

تقنین احکام حکومتی در حوزه منطقه الفراغ توسط ولی فقیه

فرزانه سالم رهبر^۱، سید محمدرضا آیتی^۲، کاظم ستایش^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۸

چکیده: به جهت نیازهای متغیر جامعه اسلامی، نظریه منطقه و مساحتی خالی از حکم الزامی به عنوان منطقه الفراغ مشخص شده و امر قانون گذاری در آن به ولی فقیه سپرده شده است ولی برای این امر مهم ضوابط و موازینی وجود دارد. اگر چه قانون‌گذار اصلی خداوند متعال است، لیکن در زمان حضور، امامان معصوم (علیهم‌السلام) دارای دو وظیفه تبلیغ و صدور احکام در منطقه فراغ بودند و در زمان غیبت نیز فقیه جامع الشرایط به نیابت از امام معصوم همان وظایف را برعهده می‌گیرد و با رعایت مصلحت در حوزه منطقه الفراغ به قانون‌گذاری می‌پردازد. محکم‌ترین دلیل بر ولایت فقیه این است که قانون الهی و شریعت اسلام، بدون گرداننده و مجری و ولی امر، بی اثر و لغو و بیهوده می‌باشد. طبق نظر امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) در یک نظام دینی اسلامی، هرگز نمی‌توان زمام حکومت را به دست کسی داد که در فقه و فقهات - که دستور العمل حیات فردی و جمعی جامعه اسلامی است - متخصص نباشد و یا به آن بی اعتنا باشد. همان دلالی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر (علیه‌السلام) را در بر دارد. به‌ویژه، پس از آن همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می‌گذرد، یکی از اختیارات ولی فقیه، صدور حکم حکومتی در منطقه فراغ است. این حکم می‌تواند در جهت اجرای احکام شرع یا در مقام اداره کشور باشد. حکم حکومتی می‌تواند جنبه وضع قانون داشته باشد. مشروعیت حکم حکومتی، با نظریه منطقه الفراغ بی ارتباط نیست؛ هرچند وجود یکی، دیگری را نفی نمی‌کند. به تعبیری دیگر، حکم حکومتی به اختیارات حاکم اسلامی در منطقه الفراغ ناظر است. هرچند حاکم اسلامی می‌تواند در حوزه احکام ثابت نیز در زمینه اجرا یا تراحم، به صدور حکم اقدام کند.

واژگان اصلی: منطقه الفراغ، تقنین، احکام حکومتی، ولایت فقیه.

۱. دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
f.salemrahbar@gmail.com
۲. استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
smrayati@yahoo.com
۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

منطقه الفراغ یک نظریه فقهی، اصولی است که قدمتی طولانی دارد که در حوزه احکام به خصوص احکام حکومتی ابراز شده است. بر اساس این نظریه در شریعت مناطقی وجود دارد که خالی از احکام الزامی است و در این محدوده حاکم اسلامی با شناخت مصالح امت اسلامی، می‌تواند به تقنین و تشریح احکام حکومتی دست زند. (علامه حلی، ۱۴۲۵، ج ۵، ص. ۱۳۱). در نتیجه نظریه منطقه الفراغ پیشنهادی برای مرحله تقنین قوانین و قابل استفاده در مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام خواهد بود. برای تبیین بیشتر این نظریه احکام شرعی را به دو قسم احکام ثابت یا الزامی و احکام متغیر (غیرالزامی) تقسیم می‌کنند.

بعد از روشن شدن انواع احکام شرعی باید در تبیین حقیقت «منطقه الفراغ» چنین گفت: منطقه الفراغ به حوزه‌ای از شریعت اسلامی ناظر است که خالی از احکام الزامی است. در این منطقه، شارع وضع احکام مناسب با اوضاع و احوال و مقتضیات زمان و مکان را با حفظ ضوابط و در چارچوب معینی به عهده ولی‌امر مسلمین گذاشته است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به لحاظ این‌که افزون بر مبلغ شریعت، ولی‌امر نیز بود، خود در این منطقه به وضع قواعد دست زده است و احکام حکومتی پیامبر اکرم (ص) در این ناحیه است. این احکام حکومتی قابلیت تغییر از سوی اولیای امور بعدی را خواهد داشت. نتیجه مهم این خواهد بود که ولی‌امر مسلمین، مجمع تشخیص مصلحت نظام و دولت اسلامی در برخورد با این احکام و روایات حاکی از این احکام، آن‌ها را ثابت ندانسته و می‌توانند با رعایت ضوابطی، خود در این محدوده با رعایت مصلحت عموم، به قانون‌گذاری دست زنند.

این‌که می‌گوییم در منطقه الفراغ حکم نداریم مقصود این نیست که در این منطقه هیچ حکم شرعی وجود ندارد و در نتیجه دین اسلام ناقص است؛ بلکه مقصود این است که در این منطقه حکم الزامی و ثابت نداریم و هر گونه هر موضوعی و هر عنوانی در شریعت حکم دارد.

آنچه جامعه اسلامی برای رشد، بالندگی و اعتلای خود بدان نیازمند است، تا در سطح جامعه بین الملل ظاهر شده و الگوئی برای سائر ملل تلقی گردد؛ اداره جامعه اسلامی و مدیریت کلان کشور به نحو احسن توسط ولی‌امر مسلمین می‌باشد. منطقه الفراغ به عنوان ابزاری کارآمد در اختیار ولی‌امر قرار دارد، تا ولی‌امر علاوه بر بکارگیری احکام شرعی اولیه و ثانویه، براساس مصلحت‌ها در چارچوب اهداف کلی شریعت برگرفته از کتاب و سنت، در حوزه منطقه الفراغ به تشریح قانون

پردازد. لذا ضرورت دارد تا با تبیین جایگاه منطقه الفراع در حوزه تقنین و تبیین ارتباط نظریه منطقه الفراع با احکام حکومتی، ظرفیت بهره‌گیری از این نظریه را در حوزه تشریح و تقنین بررسی کنیم.

با توجه به مطالعات و بررسی‌های انجام شده فقدان رساله‌های تحقیقاتی در موضوع «تقنین احکام حکومتی در حوزه منطقه الفراع توسط ولی فقیه» بحث کاملاً مشهود بوده و نیز به غیراز دیدگاه‌های چند تن از فقهاء متقدم و دو قرن اخیر از جمله: شیخ انصاری، مرحوم نائینی، شهید محمد باقر صدر در کتب ایشان؛ از متأخرین -هرچند به طور غیرمستقیم از منطقه الفراع نام برده شده است- تألیفات چندانی در این موضوع به چشم نمی‌خورد و نیز مقالات اندکی به زیور طبع آراسته گردیده است. بنابراین خلأهای تحقیقاتی موجود، نیاز مبرم به بررسی موشکافانه علمی و پژوهشی در این زمینه را از جنبه نظری و عملی می‌رساند؛ تا از فواید چشم‌گیر آن بهره‌برده شود.

سؤال اصلی این مقاله این است که شیوه قانون‌گذاری در منطقه الفراع و ارتباط این نظریه با ولایت فقیه و احکام حکومتی چیست؟

حضرت امام (ره) ولایت سیاسی و تدبیری برای ولی امر قائل بوده و حکومت را شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) می‌دانند و حکومت را از احکام اولیه اسلام دانسته، اختیارات گسترده‌ای را برای حاکم اسلامی قائل شده‌اند؛ بر اساس این دیدگاه حضرت امام می‌توان نتیجه گرفت که منطقه الفراع حوزه‌ای وسیع با ظرفیت بالائی است، که ولی امر بر اساس مصلحت و صلاح‌دید خود در چارچوب اهداف کلی شریعت می‌تواند سیاست‌های راهبردی خود را در جهت مدیریت کلان جامعه با جعل قوانین و تدوین احکام حکومتی اعمال نماید. این تحقیق کاربردی به روش تحلیلی توصیفی به بررسی منطقه الفراع در حوزه تقنین و ارتباط آن با ولایت فقیه و احکام حکومتی می‌پردازد.

پس از روشن شدن این مقدمه به تبیین جایگاه منطقه الفراع در حوزه تقنین و تشریح و سپس به بیان رابطه نظریه منطقه الفراع با ولایت فقیه و احکام حکومتی می‌پردازیم.

یکم: جایگاه منطقه الفراع در حوزه تقنین و تشریح

بر اساس این نظریه منطقه و مساحتی خالی از حکم الزامی به عنوان منطقه الفراع مشخص شده و امر قانون‌گذاری در آن به ولی امر و حاکم سپرده شده ولی برای این امر مهم ضوابط و موازینی وجود دارد.

۱. دلیل عقلی اثبات ولایت فقیه در منطقه الفراغ

محکم‌ترین دلیل بر ولایت فقیه این است که قانون الهی و شریعت اسلام، بدون گرداننده و مجری، بی اثر و لغو و بیهوده می‌باشد. در یک نظام دینی اسلامی، هرگز نمی‌توان زمام حکومت را به دست کسی داد که در فقه و فقهت - که دستور العمل حیات فردی و جمعی جامعه اسلامی است - متخصص نبوده یا به آن بی اعتنا باشد. در نظام‌های سیاسی دنیا هم، زمامدار حکومت متخصص و معتقد به نظام حکومتی خود است مثل زمامدار مارکسیسم متخصص و معتقد به مارکسیسم است و رهبر حکومت لیبرال و سکولار و... باید آشناترین و معتقدترین فرد به آن نظام حکومتی باشد؛ لذا نمی‌شود زمام حکومت دینی را به دست کسی داد که به تمام یا به عمده احکام مربوط به ساختار آن حکومت آگاه و یامعتقد نباشد.

امام خمینی (رحمة الله علیه) درباره ضرورت عقلی وجود ولایت فقیه می‌نویسد: «همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً، لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر (علیه السلام) را در بر دارد. به‌ویژه، پس از آن همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می‌گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد؛ علم آن نزد خداوند است و ما از طولانی شدن آن به خدای بزرگ پناه می‌بریم.

آیا می‌توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده، تکلیفی برای آن معین نکرده باشد؟ و آیا خرمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمین و پریشانی احوال آنان رضا داده است؟ و آیا چنین گمانی به شارع مقدس رواست که بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریح نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟» (امام خمینی، ۱۴۲۱ ه. ق، ج ۲، ص ۶۱۹).

۲. دلایل نقلی اثبات ولایت فقیه

الف: آیات

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (سوره ص ۲۶).

ای داود همانا تو را جانشین در زمین قرار دادیم پس میان مردم به حق حکم کن و از هوس پیروی مکن که از راه خدا گمراهت کند همانا آنان که از راه خدا گم شوند ایشان را شکنجه ای سخت است به سبب این که روز حساب را فراموش کردند.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (سوره نساء، ۵۸). همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها بازگردانید و چون در میان مردم داوری کنید، به عدالت حکم برانید.

بر اساس این آیات حاکم اسلامی باید به عدل در منطقه الفراع حکم کند و از هوی و هوس پیروی نکرده و مصالح مجتمع اسلامی را در نظر داشته باشد.

ب: روایات

روایات فراوانی در این باره وجود دارد که از آن ولایت فقیه استفاده می‌شود که به یک روایت اشاره می‌کنیم:

شیخ صدوق حدیثی را با این عنوان ذکر کرده است: قال امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): اللهم ارحم خلفائی قیل: یا رسول الله من خلفاء؟ قال: الذین یاتون من بعدی یروون حدیثی وستی. (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۴، ص. ۴۳۰). پیامبر فرمود: خدایا! جانشینان من را رحم کن. سؤال شد: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که بعد از من می‌آیند و احادیث و سنت من را برای مردم نقل می‌کنند.

۳. شرایط ولی امر

الف: علم و شناخت قانون

ولی فقیه و کسی که متصدی جعل حکم در منطقه الفراع می‌شود باید علم و شناخت کافی نسبت به احکام الهی داشته باشد. برای شرط بودن این مورد به ذکر یک آیه قرآن و روایت می‌پردازیم:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَكَمْ يَأْتِ سَعَةَ مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (سوره بقره، ۲۴۷). و گفت بدیشان پیامبرشان همانا خدا برانگیخت برای شما طالوت را پادشاهی گفتند چگونه وی را بر ما فرمانروائی باشد و ما سزاوارتریم از او به پادشاهی و داده نشده است گشایشی در مال گفت همانا خدا برگزیدش بر شما و بیفزودش عظمتی در دانش و پیکر و خدا دهد پادشاهیش را به هر که خواهد و خدا است گشایشمند دانا.

خداوند در این آیه صفت علم را ملاک برای انتخاب رهبری اشاره می‌فرماید و از این آیه استفاده می‌شود که علم و آگاهی از شرایط رهبری حاکم است.

حضرت امیر(علیه‌السلام) در نهج البلاغه به این شرط برای رهبر اشاره می‌کند: «ای مردم سزاوارترین مردم به این امر، قوی‌ترین آن‌ها به آن و داناترینشان به دستورات خداوند است، پس اگر فساد برانگیخت مورد عتاب قرار خواهد گرفت و اگر ابا و انکار کرد با وی جنگ و قتال خواهد شد». (سید رضی، ۱۴۱۴ ه.ق، خطبه ۱۷۳، ص. ۲۴۷).

ب: رعایت عدالت

کسی که می‌خواهد متصدی امور جامعه شود و ولایت داشته باشد مسلماً به حکم عقل نمی‌تواند فرد فاسق یا آلوده ای باشد و یا ستمکار باشد برای استدلال به ذکر یک آیه اکتفا می‌شود. «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (سوره بقره، ۱۲۴) (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «بیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)».

ج: کفایت و صلاحیت

صرف داشتن آگاهی و تقوای شخصی کافی نیست، تجربه کاردانی و قدرت و تدبیر نیز برای یک حاکم ضروری می‌باشد که همان آیه ۲۴۷ سوره بقره به آن اشاره دارد. امام خمینی (رحمه‌الله علیه) نیز در کتاب بیع خود بر این مسئله تأکید نموده‌اند که کفایت و صلاحیت برای زمام داری امری ضروری است و حاکم اسلامی باید آن را داشته باشد. (امام خمینی، ۱۴۲۱ ه.ق، ج ۲، ص. ۶۲۳).

۴. ادله حجیت قانون گذاری از طرف حکومت

الف: آیه اولی الامر

یکی از مهم‌ترین ادله‌ای که شهید صدر به آن تمسک جسته این آیه شریفه می‌باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (سوره نساء، ۵۹). ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را. شهید صدر در استدلال به این آیه چنین بیان می‌کند: این نص بر وجوب فرمان برداری از والیان امر دلالت دارد و در این‌که والیان امر گروهی هستند که در جامعه اسلامی دارای اقتدار و سلطه شرعی بین مسلمین می‌باشند، اختلافی نیست و اختلاف در شرایط و صفات آنهاست، پس مقتدران

بلند مرتبه جامعه اسلامی حق دارند در تدبیر امور دخالت نموده و دیگران از آنان اطاعت کنند. (شهید صدر، ه. ق ۱۴۰۲، ص ۶۲۷).

ب: دلیل عقلی

شهید صدر دلیل عقل را بر سه مقدمه مبتنی می‌سازند:

مقدمه اول: آنکه بی هیچ تردیدی نظام اقتصادی باید بر عدالت اجتماعی استوار باشد این مقدمه روشن است چون آیات و روایات که ما را به برپایی عدالت فرا می‌خواند فراوان است و نیز حسن عدل و قبح ظلم از مستقالات عقلی است.

مقدمه دوم: آنکه چگونگی استقرار عدالت اجتماعی و مصالح عمومی در بستر زمان دگرگون شده و تغییر می‌یابد.

مقدمه سوم: آنکه تنها راه حفاظت از عدالت اجتماعی و مصالح عمومی آن است که این منصب به ولی امر سپرده شود.

راه محتمل دیگر آن است که مردم را به خود مردم واگذار کنیم ولی این امر موجب اختلال نظام خواهد شد هرچند که حضور مردم در تمام عرصه‌ها در جهت برقراری عدالت لازم است. بنابراین برای تصدی امور امت اسلامی جز ولی امر کسی صلاحیت آن را ندارد. (شهید صدر، اقتصادنا، ۱۴۰۲ ه. ق، ص ۳۰۱).

۵. نقد شبهات تشریح قوانین در منطقه الفراغ توسط ولی فقیه

در ادامه شبهاتی که ناظر به قانون گذاری ولی فقیه در منطقه الفراغ است را بررسی نموده و پاسخ این شبهات را ذکر می‌کنیم:

الف: شبهه انحصار حق تشریح قانون برای خداوند

با طرح نظریه‌ی منطقه‌الفراغ که حق تشریح و قانون گذاری را با محاسبات و سنجش شرایط زمانی و مکانی و مصالح مسلمین به ولی امر و زعیم امت می‌دهد، این اشکال مطرح می‌شود که از ادله‌ی شرعیه، به روشنی استفاده می‌شود که تشریح و قانون گذاری، مختص پروردگار جهانیان است و کسی غیر از پروردگار، حق قانون گذاری را ندارد. فقهاء در زمان غیبت، فقط حق تشخیص حکم پروردگار را دارند و باید در پیش آمده‌های اجتماعی، حکم الهی را تشخیص دهند و شکل و قالب آن را بیان کنند.

به عبارت دیگر، یک حکم، مراحلی دارد که مرحله‌ی تشریح و قانون گذاری آن، از مختصات

پروردگار است و مرحله‌ی تشخیص آن حکم، از مختصات فقهاء است؛ همان‌طور که مرحله تعیین خط مشی این حکم با نظارت یا واگذاری ولی امر، می‌تواند به عهده‌ی مجلس شورای اسلامی یا مجمعی مانند آن باشد.

در بیان این اختصاص، بعضی از فقهای معاصر گفته‌اند: قانون‌گذاری فقط از آن خدا است و به‌جز او مشرع و مقنی وجود ندارد. هیچ فردی؛ اگرچه در حد اعلا‌ی دانش و فرهنگ و قدرت فکری و اجتماعی باشد، حق این که حکمی را مقرر کند، ندارد. (سبحانی، ه. ۱۴۳۰ق، ص. ۳۰۱).

هم‌چنین یکی دیگر از بزرگان عصر حاضر فرموده است: «اصول و فروع دین، کامل است و جای قانون‌گذاری برای کسی باقی نمانده است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸ش، ج ۱، ص. ۵۰۹). گویی دانش‌ورانی که حق تشریح و قانون‌گذاری را مختص پروردگار می‌دانند، به آیاتی که برخی از آنها را بیان می‌کنیم، استدلال می‌نمایند.

در سوره انعام فرمود: «حکم، تنها از آن خداوند است، حق را از باطل جدا می‌کند و او جداکننده [حق از باطل] است.» (سوره انعام، ۵۷).

پاسخ این است ما هم همه این دلایل را می‌پذیریم و قانون‌گذاری را از آن پروردگار جهانیان می‌دانیم و نظریه‌ی منطقه‌الفراغ و تشریح و تقنین در این منطقه توسط ولی فقیه را در تعارض با این ادله نمی‌دانیم. زیرا اول باید دانست که مراد از این که قانون‌گذاری مختص پروردگار است، چیست؟ اگر گفته شود که برای شخصی در عرض قانون‌گذاری پروردگار، حق قانون‌گذاری قائل شویم، این مردود است و همان چیزی است که ادله، به‌روشنی آن را رد می‌کنند و هیچ فقیهی چنین حقی را برای اشخاص قائل نیست. اما اگر بگوییم پیامبر و ائمه معصومین - علیهم السلام - و ولی فقیه، در طول قانون‌گذاری پروردگار و در چارچوب شریعت، با اذن پروردگار آن هم در مواردی که خداوند، در آن موارد حکم الزامی ندارد، بخواهند با ضوابطی که باز خداوند مقرر نموده، منطقه‌الفراغ را پر کنند، این همان قانون‌گذاری الهی است و اختصاص تشریح به پروردگار است.

پس این بیان که انحصار قانون برای پروردگار است، صحیح است و منطقه‌الفراغ در تعارض با این بیان نمی‌باشد. بر همین اساس است که تشریح قانون‌گذاری به پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و ائمه - علیهم السلام - هم واگذار نموده است. (کلینی، ۱۴۰۷ ه. ق، ج ۱، ص. ۲۶۷).

ب: شبهه لزوم تبدیل احکام الهی

نظریه‌ی منطقه‌الفراعنه، حق قانون‌گذاری و تشریح را برای حاکم شرعی در احکام غیرالزامی می‌داند؛ یعنی حیطه اختیارات ولیّ امر در منطقه‌الفراعنه، اموری است که نص تشریحی دال بر الزام در آن‌ها وجود نداشته باشد؛ در حالی که از وضع هر حکم و قانونی بر خلاف احکام و قوانین الهی، نهی شده است و همه احکام پنج‌گانه‌ی تکلیفی مورد اهمیت هستند و حکم پروردگار محسوب می‌شوند و دلایل فراوانی وجود دارد که هیچ کس، حتی در مباحات و احکام غیر الزامی حق تغییر و تبدیل احکام الهی، را ندارد. برای تأیید این اشکال، می‌توان به آیات و روایاتی تمسک نمود که برخی از آنها را بیان می‌داریم:

در سوره مائده فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نشمرید و از حد، تجاوز ننمایید؛ زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد. (سوره مائده، ۸۱).

بیان استدلال این که در این آیه شریفه، از حرام دانستن حلال‌های الهی، نهی شده است و آن را تجاوز به حریم احکام الهی می‌شمارد. اگر گفته شود کلمه «طیبات»، بیان‌گر این است که حکم، ویژه‌ی خوراکی‌ها و مانند آن است، می‌گوییم چنین نیست؛ زیرا جمله‌ی «و لا تعتدوا» در پایان آیه، عمومیت دارد و هر گونه تجاوز از احکام الهی را در بر می‌گیرد؛ یعنی جمله «و لا تعتدوا» در پی بیان قاعده‌ای کلی است که مصداقش در آغاز آیه آمده است و دیگر این که کلمه «طیبات»، بیانی برای حلال‌ها است؛ به این گونه که خداوند متعال، به حکمت حلال کردن اشیاء اشاره نموده که آنچه را حلال کرده‌ایم، طیب و پاکیزه است، پس نباید آن را حرام دانست. (طباطبایی، ۱۴۱۶ه.ق، ج ۷، ص ۱۰۵).

نتیجه این که همان گونه که بی‌اعتبار دانستن محرمات الهی تجاوز به حریم احکام الهی محسوب می‌شود، حرام دانستن حلال‌ها و دوری جستن از آنها نیز تجاوز به حدود الهی به‌شمار می‌رود. پس مخالفت با حلال خدا نیز جایز نیست؛ زیرا حلال خداوند هم حکم اوست و مخالفت با حکم پروردگار، تجاوز است تا آن‌جا که فرمود: «خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد.» (مائده، ۸۷). پس اگر حکمی که از سوی ولیّ امر، صادر شود، مباح (حکم غیرالزامی) را الزامی کند، طبق این آیات ممنوع است و منطقه‌الفراعنه، مستلزم تبدیل حکم الهی است و این تبدیل در اسلام جایگاهی ندارد.

در ادامه شواهدی از روایات را متذکر می‌شویم که در این روایات نیز تبدیل حتی مباحات را

منع نموده اند:

الف: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: «خداوند، همان‌گونه که دوست دارد واجبات او رعایت شود، دوست دارد مباحات او نیز رعایت شود.» (حرّ عاملی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۱، ص. ۱۰۷).

در این حدیث شریف، میان واجب و مباح که یکی حکم الزامی و دیگری غیرالزامی است، از این جهت که حکم الهی است، تفاوتی در آنها دیده نشده است و رعایت هر دو از طرف پروردگار عالم، محبوب شمرده شده و خداوند دوست دارد که هر کدام از احکام پنج‌گانه تکلیفی، در ظرف خود، مورد عمل قرار گیرد. پس چگونه ولیّ امر می‌تواند در مباحات، تغییر ایجاد کند و به حکم دیگری تبدیل نماید؟

ب (در روایت «تحف العقول» از امام صادق - علیه السلام - که «شیخ انصاری» در ابتدای کتاب «مکاسب» آورده‌اند، امام صادق - علیه السلام - درباره والی عادل، به «بلازاید و لانیصه» تعبیر می‌کنند. (حرّانی، ۱۳۶۳، ص. ۳۳۶). بر طبق این روایت، هم‌کاری با والی عادل، از آن جهت صحیح است که مطابق احکام خداوند، بی آن که هیچ کاستی یا فزونی در آنها پدید آید، عمل کند و آن والی که در احکام، تغییر یا تبدیلی ایجاد کند، والی عادل شمرده نشده است و یکی از گونه‌های احکام هم احکام غیرالزامی می‌باشد که منطبقه‌الفراغ، در همان احکام است و گوینده‌ی منطبقه‌الفراغ، این احکام را توسط والی عادل قابل تغییر می‌داند.

نتیجه روایات این‌که مستشکل، از مجموع آیات و روایات استفاده می‌کند که هیچ حکمی بر خلاف احکام پنج‌گانه تکلیفی الهی از ناحیه ولیّ امر و حاکم شرعی جایز نیست و در پی آن، «منطبقه‌الفراغی» در تشریح و قانون‌گذاری اسلامی وجود ندارد.

در ادامه دو جواب برای پاسخ به اشکال استلزام تبدیل احکام شرعی تجاوز از حدود الهی بیان می‌داریم: جواب نخست: احکامی که در خطابات شرعی برای موضوعات، ثابت شده از یک منظر به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. احکامی که برای موضوعات‌شان به نحو مطلق و بی قید و شرط و در هر حال، ثابت هستند؛ خواه عنوان جدیدی عارض بشود یا نشود؛ مانند اغلب احکام واجبات و محرمات که حکم به وجوب فعل و حرمت ترک آن، یا حکم به لزوم ترک و منع از فعل آن، مطلق است و مقید نیست به این که برای ذات موضوع فی نفسه و با قطع نظر از عروض عنوان جدید باشد. به عنوان مثال، نمازهای پنج‌گانه واجب است؛ خواه عنوان جدیدی از قبیل نذر، شرط، قسم، دستور پدر یا مادر و مانند آن بیاید یا نیاید. یا این که نوشیدن شراب حرام است؛ چه نذر یا عهد یا قسم یا شرط یا امر پدر

و ... باشد یا نباشد؛ آری! نسبت به برخی از عناوین که عنوان ثانوی محسوب می‌شوند و بر عناوین اولیه حکومت دارند، مسأله فرق می‌کند؛ مثلاً وضو یا غسل یا روزه و ... واجب است، اگر حرجی یا ضرری نشود و گرنه به حکم قانون نفی حرج و ضرر، وجوب، ساقط می‌شود یا خوردن مردار و ... حرام است، در صورتی که اکراه یا اضطرار و مانند آن نباشد و گرنه در فرض اکراه یا اضطرار، حرمت از فعلیت می‌افتد. اما از این‌ها که بگذریم، نسبت به عناوینی از قبیل نذر، شرط، قسم، امر پدر و مانند آن‌ها وجوب روزه یا حرمت [خوردن مردار] و ... برداشته نمی‌شود.

۲. احکامی که برای موضوعات‌شان ثابت شده‌اند، اما فی نفسها؛ یعنی با نظر به ذات موضوع و با قطع نظر از عروض هر عنوان عارضی دیگر، مانند اغلب مباحت و مستحبات و مکروهات؛ مثلاً خوردن گوشت به خودی خود و بدون عروض نذر، عهد، قسم، امر پدر و مولی و ... مباح است یا حکم استحباب برای نماز شب، بدون عروض این عناوین و به‌خودی خود مستحب است و در این گونه موارد، ثبوت حکمی دیگر برای موضوع با عروض عنوان جدید، هیچ مانعی ندارد و با حکم اولی و اصلی موضوع هم تنافی ندارد؛ زیرا این دو حکم، در طول هم برای دو موضوع ثابت است؛ یکی حکم اصلی است که به عنوان مثال، اباحه باشد و برای ذات موضوع ثابت است و دیگری حکم عارضی وجوب یا حرمت است که برای موضوع معنون به عنوان عارضی، ثابت است؛ مثلاً نماز شبی که نذر شده واجب است یا خوردن گوشتی که پدر امر کرده واجب است یا اگر امر به ترک خوردن آن نموده حرام است و ... که این‌گونه از احکام، با عروض عنوان جدید، قابل تغییر است و با حکم اولی و اصلی هم منافاتی ندارد.

با توجه به این تقسیم، آیات و روایاتی که ما را از تغییر و تبدیل احکام شرعی باز می‌دارد، ناظر به احکام قسم اول است؛ یعنی احکامی که برای موضوعات‌شان به نحو مطلق و بی قید و شرط و در همه حالات، ثابت هستند و عروض عنوان جدید نتواند در تغییر آنها دخلی داشته باشد که نظریه‌ی منطقه‌الفراع، هم در تنافی و تضاد با این آیات و روایات نیست و هم در احکام ثابت و مطلق و احکام الزامی ورودی ندارد و به فقیه، اجازه تشریح و قانون‌گذاری نمی‌دهد؛ زیرا این احکام، دلیل‌شان به‌گونه‌ای است که از پذیرش هر گونه تغییر و حکمی امتناع دارد و اگر ولی امر با حکمش یا شخص با نذر یا عهد یا قسمش بخواهد حکم را تغییر دهد، در تنافی و در تعارض با آن احکام قرار می‌گیرد - که آیات و روایاتی که به صورت مفصل بیان شد، ما را از این تغییر و تبدیل احکام بر حذر می‌داشت، متوجه تغییردهنده می‌شود -، بلکه منطقه‌الفراع برای ولی امر در احکام قسم دوم است؛

یعنی در صورتی که احکامی برای موضوعاتی با نظر به ذات موضوع و با قطع نظر از عروض هر عنوان عارضی بار شده باشد و با عروض عنوانی جدید در تقارن و تنافی نباشد؛ این‌جا است که ولیّ امر در صورتی که شرایط زمانی و مکانی و مصالح ایجاب کند، می‌تواند آن حکم را مطابق شرایط، تغییر دهد. مثلاً در همین احکام مباح هم گاهی لسان خود دلیل یا دلیل خارجی، بیان‌گر آن است که عنوان دیگری نمی‌تواند عارض شود و این حکم اباحه قابل تغییر نیست که باز هم می‌گوییم بر مبنای نظریه‌ی منطقه‌الفراغ، برای ولیّ امر، اختیاری در تغییر این‌گونه احکام نیست؛

همان‌طور که در «تفسیر عیاشی» به نقل از امام باقر، از امیرالمؤمنین - علیه السلام - در مورد مردی که با زنی ازدواج کرده و ضمن عقد، شرط کرده که اگر چنانچه ازدواج دیگری بکند یا از این زن فاصله بگیرد و قهر کند یا کنیزکِ فراشی^۱ بیاورد، این زن مطلقه باشد که امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: شرط خداوند قبل از شرط شما است، اگر مرد خواست به شرطش وفا می‌کند (ازدواج مجدد نکند و اگر ازدواج مجدد کرد، زن اول را طلاق بدهد) و یا اگر خواست می‌تواند زنش را نگهداری کند (طلاق ندهد) و زن دیگری بگیرد و کنیزکِ فراشی بخرد و با او قهر کند و اگر زن قهر کرد، به‌خاطر این اعمالِ مرد، خداوند فرمود: با زنان (پاک) مورد علاقه‌ی خود ازدواج کنید دو یا سه یا چهار همسر و باز فرمود: کنیزکان شما بر شما حلال است و با زنانی که از ناشزه‌شدن‌شان می‌ترسید قهر کنید. حرّ عاملی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۱۵، ص ۳۱. پس کنیزکِ فراشی از مباحات است، ولی این روایت، قرینه می‌شود که این دو مباح از مباحات قسم اول است و دلیل آنها اطلاق دارد و عروض عوارضی، مانند شرط و ... نمی‌تواند آنها را تغییر دهد.

نتیجه این‌که با تقسیمی که برای احکام شرعی در خطابات شرعیه بیان شد، به دست می‌آید که آنچه ما را از تبدیل احکام شرعی باز می‌دارد، نظر به احکام قسم اول دارد که در نظریه‌ی منطقه‌الفراغ هم نظری به قسم اول نیست، بلکه منطقه‌الفراغ، جایگاه حکم و تشریح را با وجود شرایط برای فقیه، در قسم دوم از احکام می‌داند.

بنابراین، اگر گفته می‌شود خداوند جعل حکم برخی از موضوعات را به حاکم شرع و امام مسلمین واگذار کرده، نباید تعجب کرد؛ زیرا غیر از حاکم شرع، خود انسان نیز گاهی می‌تواند، چیزی را که خداوند واجب و یا حرام نکرده است، بر خودش واجب یا حرام گرداند و گاهی دیگران نیز

^۱ . کنیزی که برای ازدواج خریداری شده است.

می‌توانند بر انسان چیزی را که خداوند واجب یا حرام نکرده است، واجب یا حرام کنند که این‌گونه تغییرها در محدوده امور مباح و حتی مستحبات و مکروهات، در برخی موارد امری مسلم و مورد قبول اکثر فقهاء است؛ مواردی مانند این که انسان می‌تواند با نذر، عهد، قسم، شرط و ... امر مباحی را بر خود واجب یا حرام گرداند که بیان همه‌ی کلمات فقهاء در این موارد، در این مختصر نمی‌گنجد. به عنوان مثال، فقط چند نمونه از فتاوای آنها را بیان می‌داریم:

«شیخ طوسی» در مورد نذر فرمود: «هرگاه مورد نذر تحقق پیدا کند، بر نذرکننده، پیروی از آنچه نذر کرده واجب است و ترک نذر برای او جایز نیست.» (طوسی، ۱۳۹۰ه.ق، ج ۲، ص ۵۷۷).
 «سیدابوالحسن اصفهانی» نیز در مورد عهد می‌گوید: «عهد نباید از نظر دینی یا دنیوی مرجوح باشد (مراد متعلق عهد است)، ولی لازم هم نیست که رجحان داشته باشد تا چه رسد به این که طاعت محسوب شود؛ همان‌طور که رجحان در نذر، شرط است. پس اگر بر فعل مباحی عهد کند، لازم (واجب) می‌شود.» (اصفهانی، سیدابوالحسن، ۱۳۵۲ش، ج ۲، ص ۲۵۱).

«مرحوم حکیم» در مورد شرط ضمن عقد می‌گوید: «همان‌طور که وفای به عقد لازم، واجب است، وفای به شرطی که در ضمن آن عقد است هم واجب می‌باشد؛ مانند آن جایی که بایع اسبی را در مقابل بهایی مشخص می‌فروشد و با مشتری شرط می‌کند که برای او پیراهنی هم بدوزد، پس حقیقتاً دوختن پیراهنی از طرف بایع بر عهده مشتری می‌آید و بر مشتری، دوختن این پیراهن واجب می‌شود.» (حکیم، ۱۳۶۶ق، ج ۲، ص ۵۸).

جواب دوم: یکی از شاگردان مرحوم شهید صدر - رحمه الله - که در مقام دفاع از نظریه‌ی منطقه‌الفراغ به پاسخ‌گویی به این اشکال، پرداخته است، فرموده: اسلام، منطقه‌الفراغ را به فکر شخصی ولی امر واگذار نکرده است که ولی امر با سلیقه‌ی شخصی خودش، بدون در نظر گرفتن قواعد و قوانین چگونگی پرکردن این منطقه، بخواهد هر گونه و در هر زمانی که خواست، اختیار قانون‌گذاری داشته باشد، آن هم اختیار محض در تعیین حدود این منطقه داشته باشد، بلکه اسلام، معیارها و ضوابط عامی جهت پرکردن منطقه‌الفراغ قرار داده است و آن ضوابط بر سه قسم است:

یک قسم آن برمی‌گردد به آن شخصی که می‌خواهد در این منطقه قانون‌گذاری کند که او چگونه تعیین می‌شود و چگونه شخصی است؛ زیرا هر کس صلاحیت عهده‌داری این منصب حساس را ندارد، بلکه باید شرایط و صفات لازم جهت عهده‌داری این منصب در او جمع باشد. و قسم دوم این ضوابط، به مرزبندی منطقه‌الفراغ برمی‌گردد که گستره‌ی آن در سه مورد است:

۱. تشخیص موضوعات؛ ۲. تشخیص اهم و اصلح، هنگامی که تزامم بین احکام شرعیه به وجود آید؛ ۳. مصالحی که در دایره‌ی مباحات عارض می‌شود، اما در دایره‌ی الزام احکام شرعی، ولی امر، حق تغییر حکم ندارد، مگر زمانی که این حکم شرعی الزامی با حکم دیگری تزامم کند که داخل در مورد تشخیص اهم از مهم، هنگام تزامم می‌شود.

و قسم سوم از آن ضوابط عامه، به چگونگی اختیارکردن احکام مناسب، جهت پرکردن منطقه‌الفراغ است که می‌بایست حکم مناسب با آن منطقه اختیار شود. (حائری، ۱۴۱۷ه.ق، ش ۱۱، ص ۱۳۷-۱۳۶).

خلاصه، پاسخ دوم به اشکال این است که زمینه‌سازی اندیشه‌ی منطقه‌الفراغ برای تعدیل و تبدیل احکام شرعی، توهمی نادرست است؛ زیرا منطقه‌الفراغ، به معنای اختیار مطلق ولی امر و آزادانستن غیرشرعی نیست، بلکه باید در چارچوب‌های خاص، این منطقه پر شود؛ چنان‌که تشخیص احکام ثابت الهی و احکام متغیر نیز تنها در صلاحیت فقهای متخصص و واجد شرایط است. پس ولی امر در این منطقه با رعایت قواعد کلی اسلام از قبیل قاعده لا ضرر و لا حرج، و رعایت مصلحت امت اسلامی به تقنین می‌پردازد و این حکم که در آن قواعد کلی اسلام و مصلحت مسلمانان رعایت شده، هرگز تجاوز نسبت به احکام الهی نخواهد بود.

دوم: ارتباط نظریه منطقه الفراغ با تقنین در حوزه احکام حکومتی

همان‌طور که در فصل‌های گذشته بیان شد منطقه الفراغ منطقه‌ای است که حاکم اسلامی در آن منطقه می‌تواند با توجه به مقتضیات زمان و مکان و مصلحت احکامی را صادر کند به این احکام که ولی امر مسلمین در منطقه الفراغ صادر می‌کند حکم حکومتی می‌گویند. بنابر این در این قسمت ما به بحث و بررسی حکم حکومتی می‌پردازیم.

۱. تبیین حکم حکومتی

یکی از صاحب‌نظران حکم حکومتی را چنین در حقوق اسلامی ارائه کرده است: «حکم حکومتی، آن حکمی است که ولی جامعه بر مبنای ضوابط پیش‌بینی‌شده طبق مصالح عمومی، برای حفظ سلامت جامعه، تنظیم امور آن، برقراری روابط صحیح بین سازمان‌های دولتی و غیردولتی با مردم، سازمان‌ها با یکدیگر، افراد با یکدیگر در مورد مسائل فرهنگی، تعلیماتی، مالیاتی، نظامی، جنگ و صلح، بهداشت، عمران و آبادی، طرق و شوارع، اوزان و مقادیر، ضرب سکه، تجارت داخلی و

خارجی، امور ارزی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی، نظافت و زیبایی شهرها و سرزمین‌ها و سایر مسائل مقرر داشته است.» (گرگی، ۱۳۶۹ش، ج ۲، ص ۲۸۷). در این تعریف، قلمرو حکم حکومتی در اداره امور کشور بسیار گسترده فرض شده است.

امام خمینی نیز قلمرو حکم حکومتی را بسیار گستره دانسته و حکومت اسلامی را شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله دانسته و می‌فرماید: ... اگر اختیارات دولت در چهارچوب احکام فرعیه اسلام است، باید در عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم یک پدیده بی معنا و بی محتوا باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن، که هیچ‌کس نمی‌تواند ملتزم به آن‌ها باشد؛ مثلاً خیابان‌کشی‌هایی که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است، در چارچوب احکام فرعیه نیست... باید عرض کنم حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله است، یکی از احکام اولیه اسلامی است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است تخریب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مسجد را در صورت لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که دفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را عبادی یا غیرعبادی، که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.» (امام خمینی، ۱۳۶۹ش، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

در هر یک از تعاریف فوق به بعضی از ویژگی‌های حکم حکومتی اشاره شده است، اما به‌رحال می‌توان گفت که این تعاریف به نحوی نیز قابل جمع‌اند، زیرا در همه آن‌ها برخی از نکات مشترک هستند؛ مثلاً اینکه حکم حکومتی از جانب ولی جامعه صادر می‌شود، حالت امر و نهی دارد و بالاخره اینکه اغلب، مصلحت به عنوان مبنای صدور چنین احکامی مطرح شده است.

۲. پیشینه تاریخی حکم حکومتی

تاریخ صدور اولین احکام حکومتی در اسلام به دوران قبل از تشکیل حکومت اسلامی بر می‌گردد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) در سیزده سال اول بعثت خود در مکه با اینکه هنوز حکومت اسلامی برپا نشده بود، احکام حکومتی صادر می‌کردند. مبنای این احکام مصالحی بود که حضرت برای نظام بخشیدن به امور مسلمانان و گزینش بهترین راه برای حفظ آنان و تبلیغ هر چه

بهبتر اسلام تشخیص می‌دادند.

زمانی فرمان هجرت به سوی حبشه را صادر می‌کردند تا مسلمانان ضمن در امان ماندن از آزار و اذیت مشرکان به تبلیغ اسلام در آن سرزمین بپردازند. در اواخر دوران حضور در مکه به مصعب بن عمیر دستور می‌دهند به مدینه بروند و قرآن و احکام اسلامی را به تازه مسلمانان بیاموزد.

هنگامی که آن حضرت در مدینه حضور یافتند و به تشکیل حکومت پرداختند، تمام احکام، فرامین و قوانین صادره از سوی ایشان که در ارتباط با اصلاح جامعه اسلامی بود و آن‌ها را به مرحله اجرا می‌گذاشتند، احکام حکومتی تلقی می‌گردد. این امور شامل تشکیل سپاه، بستن پیمان برادری بین مسلمانان، بستن عهدنامه با گروه‌های مختلف داخل شهر مدینه و گروه‌های خارج از شهر مانند صحرائشیمان و قبایل اطراف، امضاء صلحنامه‌های مختلف با دشمنان گوناگون، فرستادن دسته‌های نظامی به اطراف (سریه‌ها)، صدور دستور جنگ، فرستادن پیک‌هایی به دربار شاهان و... می‌شود. (صرامی، ۱۳۸۰ش، ص. ۲۸).

همچنین می‌توان نمونه‌هایی از احکام حکومتی، در دوران حکومت پنج ساله حضرت علی (علیه‌السلام) را چنین برشمرد:

۱- مصادره اموالی که به ناحق در زمان عثمان از بیت المال به اطرافیان و خویشان او بخشیده بود. حضرت این حکم خود را در راستای تحقق عدالت در جامعه دانسته است. (سید رضی ۱۴۱۴ ه.ق، ص. ۵۷).

۲- امیرمؤمنان علیه‌السلام در مقطعی برای جبران کسری بیت المال و بر اسب‌ها مالیات قرار داد: وضع امیرالمؤمنین علی الخلیل الراعی فی کل فری فی کل عام دینارین و جعل علی البرازین دیناراً» (حرّ عاملی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۶، ص. ۵۱)

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بر اسبان چرنده - بر هر اسبی در سال - دو دینار گذارد و بر اسبان بارکش یک دینار. آنچه حضرت قرار داد مصداق حکم در منطقه الفراع با رعایت مصلحت مسلمانان است. در اینجا لازم به ذکر است که برخی این احتمال را مطرح کرده‌اند که اساساً منابع و مقادیر زکات وابسته به نظر ولی امر بوده تا شرایط متحوّل زمان و مکان رعایت شود. (صرامی، ۱۳۸۰ش، ص. ۳۱).

۳- یکی از منابع مهم حکم حکومتی در دوران حضرت علی (علیه‌السلام) عهدنامه‌ای است که آن حضرت برای مالک اشتر - هنگامی که او را مأمور فرمانروایی مصر گردانیده بود - نوشت. این

عهد نامه متضمن احکام حکومتی است. این عهدنامه بقدری مهم است که در باره آن کتاب، پایان نامه و مقاله های متعددی نوشته شده است.

۳. اقسام حکم حکومتی

حکم حکومتی را می توان از جهاتی تقسیم بندی کرد که در اینجا به مهم ترین آن ها اشاره خواهد شد:

الف) حکم حکومتی به لحاظ مصدر؛ حکم حکومتی یا جزء احکام حکومتی رسول الله است یا از ائمه یا از فقها.

ب) حکم حکومتی به لحاظ نوع حکم؛ یا ماهیتی اجرایی دارد مانند اجرای حد و حکم قتل سلمان رشدی به عنوان مصداق سَابِ النَّبِيِّ و عزل و نصب مسئولان اجرایی حکومت و یا ماهیتی غیر اجرایی دارد مانند حکم رؤیت هلال.

ج) حکم حکومتی به لحاظ آثار و نتایج؛ به احکام اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، جزایی و عبادی تقسیم می شود. (رحمانی، ۱۳۸۰ ش، ش ۲۸، ص. ۱۰۹).

۴. تزامن حکم حکومتی و حکم اولی

هرگاه میان حکم حاکم و حکم اولی، تزامن و یا تعارض برقرار شود، وظیفه چیست؟ بی شک، یکی از مرجحات در دو حکم متزامن، تقدیم حکم اهم بر مهم است.

بنابراین، از نظر عقلی، روشن است که در دو حکم متزامن، حکمی که اهمیت بیش تری (مصلحت بیشتر) دارد، مقدم است. بنابراین، حکم حاکم، چون در ارتباط با مصلحت جامعه و همه افراد حکومت است، از اهمیت بیش تری برخوردار است و به همین جهت، مقدم می شود. مثلاً اگر شخصی اموالش را برای رسیدن به نفع بیش تر احتکار کند و با این عمل، موجب ایجاد بازار سیاه و زحمت دیگران شود، بی گمان حکم حاکم بر منع از احتکار، بر حکم اولی مستفاد از «الناس مسلطون علی اموالهم» مقدم است. حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) در نامه ای که به مقام معظم رهبری نوشته اند می فرمایند: «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیّه حتی، نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد و یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند»

صاحب عروه در این باره می فرماید: «همان طور که نقض حکم به حکم دیگر جایز نیست، نقض آن با فتوا نیز جایز نیست. مثلاً: اگر شخصی مایعی را بخرد و سپس معلوم شود که با عرق

جنب از حرام ملاقات کرده است و فتوای مرجع تقلیدش بر نجاست این مایع باشد، در صورتی که حاکم حکم کند به صحت معامله، این مشتری باید تن به این معامله بدهد و می‌تواند از این مایع استفاده کند». (طباطبایی، ۱۴۱۲ ه.ق.، ج ۲، ص. ۲۸).

حضرت امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) درباره تقدم حکم حکومتی میرزای شیرازی می‌فرماید: حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود و همه علمای بزرگ ایران، جز چند نفر، از این حکم متابعت کردند. (امام خمینی، ۱۴۲۳ ه.ق.، ص. ۱۲۴).

یکی از ادله تقدیم حکم حکومتی بر حکم و فتوای دیگران، این است که ادله حجیت فتوا آن اندازه اطلاق ندارد که حتی صورت مخالفت با حکم حاکم را که (موجب مفسده زیاد اجتماعی می‌شود) شامل شود.

۵. حکم حکومتی و منطقه الفراغ

یکی از اختیارات دولت و حاکم اسلامی، صدور حکم حکومتی است. این حکم می‌تواند در جهت اجرای احکام شرع یا در مقام اداره کشور باشد. به لحاظ موضوع ممکن است به شخص یا موردی خاص ناظر بوده و به صورت فرمان جزئی، صادر شود یا به عنوانی کلی ناظر بوده که در این صورت حکمی کلی به شمار می‌رود. هم چنین حکم حکومتی می‌تواند جنبه وضع قانون داشته باشد. با توجه به موارد پیشین، روشن می‌شود که مشروعیت حکم حکومتی، با نظریه منطقه الفراغ بی ارتباط نیست؛ هرچند وجود یکی، دیگری را نفی نمی‌کند. به تعبیری دیگر، حکم حکومتی به اختیارات حاکم اسلامی ناظر است. منطقه فراغ، به بخشی از حوزه‌ای ناظر است که حاکم اسلامی می‌تواند در آن به قانونگذاری بپردازد؛ هرچند حاکم می‌تواند در حوزه ثابت نیز در زمینه اجرا یا تزامم، به صدور حکم اقدام کند.

الف: تفاوت احکام حکومتی و احکام اولیه

الف) محور صدور احکام حکومتی وجود مصالح و مفاسد متغییر اجتماعی است؛ «هرچند حلال محمد تا روز قیامت حلال است، ولی یک رشته احتیاجات متغییر وجود دارد که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته، و به حسب مصلحت وقت، وضع و اجرایی شود، و در بقا و زوال خود تابع مقتضیات زمانه‌اند». (طباطبایی، ۱۳۹۶ ه.ق.، صص. ۲۵-۳۵). ولی محور صدور احکام اولیه وجود مصالح و مفاسد ثابت واقعی است. «حکم اولی این است که شارع مقدس بر اساس مصالح و مفاسد

واقعی که در افعال و ذوات وجود دارد به جعل احکام اولیه می‌پردازد تا سعادت انسان‌ها را در دنیا و آخرت تأمین کند».

ب) تشخیص مصالح و مفسدات در احکام اولیه به عهده شارع مقدس است؛ «شارع مقدس بر اساس مصالح و مفسدات واقعی که در افعال و ذوات وجود دارد به جعل احکام اولیه می‌پردازد». [همان] و در احکام حکومتی تشخیص مصالح و مفسدات بر عهده حاکم اسلامی است؛ «در فقه خصوصی، شارع مصلحت عموم افراد جامعه را در نظر می‌گیرد احکامی را جعل می‌کند، اما فقه حکومتی امری جد است، چراکه اساساً ضرورتی ندارد شارع احکام حکومتی و مصالح جامعه را در نظر بگیرد، بلکه بر عهده اهل زمان است که با توجه به کلیات دین، تکلیف جزئیات را روشن کنند». (حقیقت، ۱۳۹۴ش، ج ۲، ص. ۲۰۴).

ج) احکام اولی دائمی، ثابت و همیشگی است، ولی احکام حکومتی موقت و قابل تغییر است؛ «با این تفاوت، قوانین آسمانی ثابت و غیرقابل تغییر، و مقررات وضعی قابل تغییر، و در ثبات و بقا، تابع مصلحتی می‌باشد که آن‌ها را به وجود آورده است». (طباطبایی، ۱۳۹۶ه.ق، ص. ۱۸۰). احکام حکومتی حکم دائم نیست بلکه تابع مصلحتی هستند که بر اساس آن جعل شده و با منقضی شدن مصلحت، آن حکم نیز منقضی می‌شود. (توکلی، ۱۳۸۴ش، ص. ۳۳۲).

د) پیروی از احکام حکومتی حاکم بر همه لازم است؛ حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود. اما در احکام اولی هر مکلف از مرجع تقلید خویش پیروی می‌کند.

ه) قلمروی احکام اولی امور فردی و اجتماعی است ولی گستره احکام حکومتی امور عمومی و اجتماعی است.

ب: تفاوت احکام حکومتی و احکام ثانویه

الف) احکام حکومتی در حکم اولی به نام حکومت اسلامی تحقق می‌یابد؛ ولی احکام ثانویه این طور نیست.

ب) ملاک احکام حکومتی مصالح اجتماعی مسلمین و مصالح اسلام است؛ «احکام حکومتی مبتنی بر مصلحت است؛ ولی احکام ثانویه بر عناوین ثانوی چون، عسر، حرج، ضرر، تقیه، اضطرار و غیره بار می‌شود. حکم ثانوی به وصف اضطرار، اکراه، و دیگر عناوین ثانوی بار می‌شود. (توکلی، ۱۳۸۴ش، ص. ۳۳۲).

ج) دایره احکام حکومتی وسیع تر از احکام ثانویه است؛ «دامنه احکام حکومتی به احکام قضایی و یا اجرای محدود نمی‌شود و مجموعه دستورات و مقرراتی که بر اساس ضوابط شرعی و رعایت مصالح و ضرورات اجتماعی و برای عینیت بخشیدن به احکام شریعت از سوی ولی جامعه برای اداره کشور صادر و به اجرا گذاشته می‌شود... و این دامنه اختصاص به احکام مستقیم صادره از سوی ولی امر ندارد بلکه احکامی که غیرمستقیم توسط نهادهای گوناگون مانند قوای مقننه، قضاییه و مجریه وضع می‌شود و شکل قانونی می‌یابد آن‌ها هم حکم حکومتی محسوب می‌شوند.» (پیشه فرد، ۱۳۷۸ش). بنابراین احکام حکومتی دایره‌شان بسیار وسیع و گسترده می‌باشد ولی احکام ثانویه محدود به عروض عناوین ثانویه می‌شود.

ج: اولیه یا ثانویه بودن حکم حکومتی؛

در اینکه احکام حکومتی از زمره احکام اولیه است یا ثانویه اقوال مختلفی بیان شده است؛ الف) گروهی که احکام حکومتی را همان احکام ثانویه می‌دانند؛ مثلاً مرحوم شهید صدر می‌نویسد: «به موجب نص قرآن کریم، حدود قلمرو آزادی (منطقه الفراغ) که اختیارات دولت را مشخص می‌کند، هر عمل تشریحی است که بالطبع مباح باشد، یعنی ولی امر اجازه دارد، هر فعالیت و اقدامی که حرمت یا وجوبش، صریحاً اعلام نشده را به عنوان دستور ثانویه ممنوع و یا واجب الاجرا اعلام نماید، از این رو هرگاه امر مباحی را ممنوع کند آن مباح حرام می‌گردد و هرگاه اجرای آن را توصیه نماید، واجب می‌شود. البته کارهای که اجرای آن‌ها نظیر انفاق زوجه واجب شناخته شده را نیز ولی امر نمی‌تواند تغییر دهد؛ زیرا فرمان ولی امر نباید با فرمان خدا و احکام عمومی تعارض داشته باشد.» (شهید صدر، ۱۴۰۲ه.ق، ج ۲، ص. ۳۳۲).

ب) گروهی دیگر که بعضی از احکام حکومتی [نه همه آن‌ها] را ثانویه دانسته و می‌نویسد: «بین احکام ثانویه و احکام حکومتی، عموم و خصوص من وجه است، مواردی هم هست که هم مصداق احکام حکومتی و هم مصداق احکام ثانویه است. مواردی هم هست که احکام ثانویه جدا می‌شود؛ اصلاً مصلحت در آن نیست بلکه به خاطر مسائل حرج، ضرر، نظم و نظایر این‌هاست. مواردی هم هست که صرفاً مصلحت است» (عمید زنجانی، ۱۳۹۴ش، ج ۱۴، ص. ۲۲۰).

ج) گروه سوم که احکام حکومتی را از احکام اولیه اسلام می‌دانند؛ مرحوم امام خمینی (ره) که در این زمره قرار دارد تصریح می‌کنند که: «ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است» (امام خمینی، ۱۳۶۹ش، ج ۲۰، ص. ۴۵۷). به نظر می‌رسد نظر حضرت امام خمینی تنها نظر صحیح است.

لیکن در توضیح باید گفت این که ولی فقیه حق حکومت و تشریح احکام دارد از احکام اولیه اسلام است و این که احکام او بر سایر احکام تقدم دارد از این جهت است که این احکام صادره مصداق احکام ثانویه است که بر احکام اولیه حکومت و تقدم دارد و شاید به این بیان اختلافات مرتفع گردد.

کتابنامه

- اصفهانی، سیدابوالحسن (۱۳۵۲). وسیله النجاة، ج ۲، قم: چاپخانه مهر.
- امام خمینی، روح‌الله (۱۳۶۹). صحیفه نور، ج ۲۰، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- امام خمینی، روح‌الله (۱۴۲۳ق). ولایت فقیه، چاپ دوازدهم، تهران: موسسه نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، روح‌الله (۱۴۲۱ق). کتاب البیع، ج ۲، چاپ اول، تهران: موسسه نشر آثار امام خمینی.
- پیشه فرد، جعفر (۱۳۷۸). نیم‌نگاهی به احکام حکومتی امام خمینی، روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۷۸/۴/۳.
- توکلی، اسدالله (۱۳۸۴)، مصلحت در فقه شیعه و سنی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم: چاپ اول.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۷۷). اندیشه سیاسی شهید رابع امام سید محمدباقر صدر، تهران: وزارت امور خارجه، موسسه چاپ انتشارات.
- حائری، سیدعلی‌اکبر (۱۴۱۷ق). «منطقه الفراغ فی التشریح الاسلامی»، رساله‌التقریب، ش ۱۱، حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۸ق). وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مکتبه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی.
- حرانی، حسن بن علی بن شعبه (۱۳۶۳). تحف العقول، قم: النشر الاسلامی، ج ۲.
- حقیقت، صادق (۱۳۹۴). استنباط و زمان و مکان، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی امام خمینی (ره)، گروهی از نویسندگان، ج ۲، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- حکیم، سیدمحمسن (۱۳۳۶ق). منهاج الصالحین، ج ۲، نجف اشرف: مطبعة الغری.
- رحمانی، محمد (۱۳۸۰). حکم حکومتی در فقه علوی، فقه اهل بیت، شماره ۲۸.
- سبحانی، جعفر (۱۴۳۰ق). معالم الحکومه، اصفهان: مکتبه الامام امیرالمؤمنین.
- شهید صدر، سید محمدباقر (۱۳۸۹ق). اقتصادنا، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثالثة.
- صرامی، سیف‌الله (۱۳۸۰). احکام حکومتی و مصلحت از دیدگاه فقه شیعه، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، نشر عبیر.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۸). فقیه من لا یحضره الفقیه، موسسه نشر اسلامی، قم.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۳). ترجمه تفسیر المیزان، محمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه اعلمی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۶ق). بررسی‌های اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۱۲ق). عروه الوثقی، قم: انتشارات اسماعیلیان، چ ۲.
طوسی، محمدبن حسن (۱۳۹۰ق). النهایه فی مجرد الفقه و الفتوی، بیروت: دارالکتب العربی.
عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۹۴). مصاحبه درباره احکام و منابع فقهی و تحولات زمانی و مکانی،
مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام، موسسه نشر آثار.
کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۲۹ق). الکافی، قم: دارالحدیث للطباعه و النشر.
گرجی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). مقالات حقوقی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۸). انوار الفقاهه، قم: دارالنشر الامام علی بن ابیطالب.